

جامه عمل پوشد و هرآینه فرزندان آدم احکام پروردگار را حفظ کنند، خداوند آنها را پرورش می دهد، نیرومندشان میسازد و وسیله در اختیارشان میگذارد تا با آن بتوانند آنچه را که او به آنها فرمان داده است انجام دهند. از این رو او بدان هنگام که ما در بیابان سیر میکردیم وسائلی در اختیارمان گذاشت. (۴) و ما چندین سال، آری، درست هشت سال در بیابان بسر می بردیم. (۵) و ما به سرزمینی رسیدیم که آن را بسبب وفور میوه و عسل طبیعی آن «خرمساران» نام نهادیم و این همه را پروردگار به ما عطا کرد تا ما بهلاکت نرسیم. و ما به دریائی رسیدیم که آن را «ایریانتوم» یعنی دریای پهناور خواندیم. (۶) آنگاه در کرانه دریا خیمه زدیم و با آنکه رنج مصائب و دشواریهای زیادی بر خود هموار ساخته بودیم، آری، به حدی که ما از نوشتن همه آنها عاجزیم، زمانی که به ساحل دریا رسیدیم بسیار شادمان گشتیم و آنجا را بسبب وفور میوههای فراوانش «خرمساران» نام نهادیم. (۷) و چنین گذشت که پس از آنکه این بنده، نافی، مدتی در خرمساران بسر بردم خداوند مرا مخاطب ساخت و مرا گفت: برخیز و بسوی کوهستان شو و آنگاه من برخاستم و راهی به کوهستان شدم و به سوی خداوند ندا در دادم. (۸) آنگاه خداوند با من سخن گفت و فرمود بطریقی که به تو نشان خواهم داد سفینه‌ای بساز تا من بتوانم قوم ترا از این دریا عبور دهم. (۹) و من پرسیدم: پروردگارا برای بدست آوردن سنگ معدنی کجا باید بروم که آنها را ذوب کرده بتوانم ابزار ساختن کشتی را موافق دستور العملی که تو به من نشان داده‌ای درست کنم؟ (۱۰) آنگاه خداوند مرا گفت که برای بدست آوردن سنگ معدنی به کجا بروم تا با آن بتوانم ابزار کار را بسازم. (۱۱) پس این بنده، نافی، از پوست حیوانات دمی ساختم تا با آن در آتش بدمم و پس از آنکه دمی ساختم تا با آن در آتش بدمم، دو سنگ را بر هم زدم تا بتوانم آتشی بر افروزم. (۱۲) چون خداوند تا آنزمان در طول سفر در بیابان نگذاشته بود که زیاد آتش روشن کنیم، زیرا گفته بود: غذای شما را شیرین میسازم تا شما آنرا نیزید. (۱۳) و من همچنین در دشت و بیابان روشنائی شما خواهم بود و راه را فرا روی شما آماده خواهم ساخت در صورتیکه شما همه احکام مرا پاسداری

کنید. لذا تا جایی که در پاسداری احکام من همت گمارید شما را بسوی ارض موعود رهنمون خواهم بود و بر شما آشکار خواهد گشت که من هستم که شما را رهبرم. (۱۴) آری، و خداوند همچنین بفرمود که زمانی که به ارض موعود وارد شوید بر شما آشکار خواهد گشت که من، خداوند و آفریدگار شما هستم و این که من، آفریدگار شما، شما را از نابودی نجات بخشیدم، آری، این من بودم که شما را از سرزمین اورشلیم بیرون آوردم. (۱۵) از این رو این بنده، نافی، در پاسداری از احکام خداوند کوشیدم و برادرانم را نصیحت کردم تا وفادار و کوشا باشند. (۱۶) و اما بعد، من با گداختن صخره، از سنگ معدنی ایزاری درست کردم. (۱۷) بدان هنگام که برادرانم دیدند که من آهنگ ساختن سفینه‌ای کرده‌ام بر ضد من شکوه آغاز کرده، می‌گفتند که برادرمان ابله است زیرا او فکر می‌کند که قادر است سفینه‌ای بسازد. آری، همچنین فکر کند که قادر است از این دریای پهناور بگذرد. (۱۸) و بدینگونه برادرانم از من شکایت داشتند و نمی‌خواستند که تن بکار دهند زیرا آنها نه باور داشتند که من قادرم سفینه‌ای بسازم، نه باور داشتند که من دستورالعمل آن را از جانب پروردگار دریافت داشته‌ام. (۱۹) و چنین گذشت که این بنده، نافی، از سختی آنها بسیار غمگین شدم. و بدان هنگام که آنها آثار غم و اندوه را در من دیدند، در دل خوشحال شدند تا آنجا که بخاطر من شادمانی کردند و گفتند که بر ما آشکار بود که ترا توانایی ساختن کشتی نیست، چون می‌دانیم که قدرت انجام این کار نداری. بنابراین تو قادر به انجام چنان کار بزرگی نخواهی بود. (۲۰) و تو به مانند پدرمان هستی که با تصورات ابلهانه دلش، گمراه شد، آری، او ما را از سرزمین اورشلیم به بیرون کشاند و ما را سالیانی دراز در دشت و بیابان آواره کرد و همسران باردار ما مرارتها کشیدند و در بیابا کودکانی به دنیا آوردند، و هر رنجی متحمل شدند جز رنج مرگ. و چه بسا ارج آن بود که پیش از خروج از اورشلیم می‌مردند و این سختیها را متحمل نمی‌گشتند. (۲۱) بدان که سالیان دراز در دشت و بیابان محنت کشیده‌ایم، سالیانی که می‌توانستیم از مکتت و سرزمین موروثی خود لذت ببریم. آری، و میتوانستیم خوشبخت باشیم. (۲۲) و

ما آگاهیم که قومی که در اورشلیم بسر می بردند قومی پرهیزگار بودند زیرا که قوانین و احکام خداوند و همه فرمانهای او را طبق شریعت موسی مرعی می داشتند. از اینرو می دانیم که آنها قومی پرهیزگار هستند و پدرمان درباره آنها داوری کرده است و از آنجا که به سخنان او گوش فرا داده ایم ما را به اینجا کشانده است. آری، برادر ما مانند اوست و بدینسان برادرانم زبان به شکوه و شکایت بر ضد ما گشودند. (۲۳) آنگاه این بنده، نافی، با آنها سخن گفتم که آیا چنین تصور می کنید که اگر پدران ما، که قوم بنی اسرائیل بودند، به سخنان خداوند گوش فرا نمی دادند از دست مصریان رهائی می یافتند؟ (۲۴) آری، شما می پندارید که اگر خداوند به حضرت موسی فرمان نمی داد که آنها را از بند رها کند، آیا آنها به آزادی می رسیدند؟ (۲۵) اینک آیا شما می دانید که قوم بنی اسرائیل در بند بودند و آیا می دانید که آنها مجبور به انجام کارهای دشوار و طاقت فرسا بودند؟ پس ملاحظه می کنید که صواب این بود که از اسارت رها گردند. (۲۶) اینک بر شما آشکار است که حضرت موسی از جانب خداوند فرمان داشت که به آن کار شگرف دست یازد و می دانید که بخاطر سخن او آبهای دریای قلزم به دو قسمت شد و آنها از روی زمین خشک گذشتند. (۲۷) و شما می دانید که مصریان که سپاهان فرعون بودند در دریای قلزم غرق شدند. (۲۸) و همچنین می دانید که غذا آنها در بیابان «من» بود. (۲۹) آری، و همچنین شما می دانید که حضرت موسی با کلامش که از قدرت پروردگار برخوردار بود بر نخته سنگ زد و از آن آب بیرون آمد تا عطش قوم بنی اسرائیل را فرو نشاند. (۳۰) و با وجود آنکه آنها هدایت می شدند و خداوند، آفریدگارشان منجی آنها، پیشا پیش آنها براه می افتاد و در روز آنها را راهبر بود و در شب به آنها روشنائی داد و هر چه را که بایسته آدمی است، آنها بر او دل خود را سخت و اندیشه خود را کور کردند و به موسی و خدای جاوید و راستین ناسزا گفتند. (۳۱) و اما بعد، او موافق کلام خود نابودشان کرد و موافق کلام خود رهنمونشان بود و موافق کلام خود برای آنها همه کاری انجام داد. و هر چه انجام شد موافق کلام او بود و لاغیر. (۳۲) و پس از آنکه از رود اردن

گذشتند به آنها آن چنان توانائی بخشید تا ساکنان آن سرزمین را بیرون برانند، آری، بدان سان که آنها را پراکنده و نابود کنند. (۳۳) و اینک آیا شما می پندارید که ساکنان این دیار که در ارض موعود بسر می بردند و پدران ما آنها را به بیرون راندند، قومی درستکار بودند؟ زنهار، که من به شما میگویم خیر. (۳۴) آیا شما می پندارید اگر آنها درستکار بودند، پدران ما را بر آنها رجحانی بود؟ من به شما میگویم، خیر. (۳۵) بدان که خداوند همه آدمیان را به يك چشم می نگرد. به آن کس که درستکار است نظر لطف دارد. ولی آگاه باش که این قوم هر کلامی از خداوند را مردود شمردند و مستعد گناه بودند و خداوند شدت خشم خود را بر آنها بنمود و زمین را بر آنها نفرین کرد ولی آن را برای پدران ما برکت داد. آری، خداوند، آن سرزمین را تا به سرحد نابودیشان بر آنها نفرین کرد و با قدرت یافتن پدران ما بر آن دیار، آنرا به پدران ما برکت بخشید. (۳۶) زنهار، که خداوند زمین را از بهر سکونت آفریده است و فرزندانش را آفرید تا زمین را متصرف شوند. (۳۷) و اما ملت پرهیزکاران را برتری میدهد و قوم تبهکاران را نابود می سازد. (۳۸) و او پرهیزگاران را به سرزمینهای حاصلخیز هدایت میکند و تبهکاران را از میان می برد و سرزمین آنان را نفرین میکند. (۳۹) او در آسمانهای رفیع فرمانروائی میکند زیرا که آنجا سریر اوست و این سرزمین کرسی زیر پای اوست. (۴۰) و او کسانی را دوست دارد که او را به خدائی خود برگزینند. آگاه باش که او پدران ما را دوست می داشت و با آنها پیمان بست. آری، با ابراهیم، اسحاق و یعقوب. و مواعدی را که کرده بود از یاد نبرد از این رو او آنها را از سرزمین مصر به خارج ساخت (۴۱) و آنها را با ترکه خود در بیابان تأدیب کرد زیرا که سر سختی کردند. آری، مانند شما، و خداوند آنها را بسبب گناهانشان تأدیب نمود. او مارهای پرداز آتشین را به میان آنها انداخت و پس از آنکه مارها آنها را نیش زدند راهی فراهم آورد تا شفا یابند و تنها کاری که آنها می بایست بکنند آن بود که ناظر باشند. ولی نظر به سادگی این شیوه و سهولت آن، بسیاری از آنها بهلاکت رسیدند. (۴۲) و آنها گاه به گاه سر سختی نشان می دادند و بر موسی و خدا ناساز می گفتند با این

وجود بر شما آشکار است که آنها با نیروی بی همتای پروردگار بسوی ارض موعود رهبری شدند. (۴۳) و اینک بعد از این همه کارها زمان شرارت آنها فرارسیده است. آری، شرارت را به منتهای درجه رسانده‌اند و تا آنجائی که من می دانم روز نابودی آنها فرا رسیده است، زیرا بر من آشکار است که روزی فرا می رسد که آنها نابود خواهند شد مگر معدودی که به اسارت برده میشوند. (۴۴) بنابراین خداوند پدرم را بفرمود که باید رهسپار دشت و بیابان گردد، و همچنین یهودیان در صدد کشتن او بر آمدند. آری، و شما نیز در صدد کشتن او بر آمده‌اید. لذا شما در دل قاتل هستید و بمانند آنهائید. (۴۵) شما در ارتکاب گناه درنگ نمی کنید ولی در بیاد آوردن خداوند، سرورتان سستی روا میدارید. شما فرشته‌ای دیده‌اید که با شما سخن گفته است. آری، گاه به گاه به صدای او گوش فراداده‌اید و او با صدای آرام و ظریف خود با شما سخن گفته است ولی بسبب بی توجهی، شما نتوانستید کلمات او را درک کنید، لذا او رعد آسا با شما سخن گفت که زمین را به لرزه در آورد گوئی زمین می خواست به دو پاره از هم جدا گردد. (۴۶) و شما همچنین می دانید که خداوند با نیروی کلام توانایش قادر است دنیا را به آخر رساند. آری، و شما میدانید که او با کلامش قادر است جاهای ناهموار را هموار سازد و سبب شود که جاهای هموار در هم فرو ریزد. آه، پس از چه رو شما میتوانید این چنین دل سخت باشید؟ (۴۷) بدانید که روحم به سبب رفتار شما از فرط اندوه آزرده و قلبم دردناک است. بیم من از این است که برای همیشه طرد شوید. بدانید که من سرشار از روح الهی‌ام تا بدانجا که در کالبدم نمی گنجد. (۴۸) و اما بعد بدین که این سخنان بر زبان آوردم آنها بر من خشم بر گرفتند و خواستند مرا به عمق دریا اندازند و چون قدم به سوی من فرا گذاشتند تا بر من دست یازند به آنها گفتم که به نام خدای قادر متعال شما را فرمان میدهم که بر من دست نیازید، زیرا که من سرشار از نیروی الهی‌ام بحدی که کالبدم را به تحلیل میبرد، و آنکس که بر من دست یازد به نی خشک مبدل شود و در برابر قدرت پروردگار نابود گردد، زیرا که خداوند او را سرکوب کند. (۴۹) و اما بعد این بنده، نافی، به آنها گفتم که دیگر

بر پدرشان شکوه نکنند و از کار کردن از بهر من خود داری ننمایند، زیرا خداوند مرا فرمان داده است که سفینه‌ای بسازم. (۵۰) و به آنها گفتم هر آینه اگر خدا به من فرمان داده بود که همه کارها را خود انجام دهم، توانستم چنان کنم. اگر به من فرمان می داد که به این آبها بگویم بخشکید، و من می گفتم، آنها خشک می شدند. (۵۱) و اینک که خداوند را چنین نیروی عظیمی است و این همه معجزه بر آدمیان آشکار ساخته، از چه رو نتواند مرا تعلیم دهد که سفینه‌ای بسازم؟ (۵۲) و آنگاه این بنده، نافی، با برادرانم درباره بسیاری مسائل سخن گفتم. تا جایی که متنبه و شرمسار گشتند و یارای ایستادگی در برابر من نداشتند. و حتی مدت چند روزی جرأت نمی کردند که دست بر من نهند یا با سر انگشت خود مرا لمس کنند. و آنها بدان سبب یارای چنین کاری نداشتند که می ترسیدند مبادا در برابر من بخشکند. و روح الهی بس توانا بود و بدینگونه بر آنها کارگر افتاد. (۵۳) و چنین گذشت که پروردگار مرا فرمود: دست خود را دگرباره بسوی برادرانت دراز کن و آنها در برابر تو نخواهند خشکید و گفت: من آنها را می تکانم و این کار را بدان سبب خواهم کرد تا بر آنها معلوم شود که من خداوند و آفریدگارشان هستم. (۵۴) پس من دستم را بسوی برادرانم دراز کردم و آنها در برابر من نخشکیدند ولی خداوند موافق آنچه را گفته بود آنها را تکان داد. (۵۵) و اینک آنها بزبان آمدند و گفتند: حقا که خدا با تو است، زیرا بر ما آشکار شد که این نیروی ایزدی بود که ما را تکان داد و آنها در پیش من به زمین افتادند و خواستند مرا پرستش کنند ولی من به این کار آنها تن در ندادم و گفتم: من برادران هستم. آری، برادر کوچکتان. لذا خداوند، سرورتان را پرستش کنید و پدر و مادر خود را احترام گذارید تا در سرزمینی که خداوند به شما عطا خواهد فرمود روزگار بس دراز بسر برید.

باب هیجدهم

کشتی تمام میشود — یعقوب و یوسف — مسافت دریائی آغاز می شود — شادمانی و عصیان — دریا دستخوش توفان می شود — ورود به ارض موعود.

(۱) و چنین گذشت که آنها خداوند را پرستش کردند و با من به پیش رفتند. و الوارها را بطور عجیبی استادانه بکار بردیم و خداوند گاه به گاه طریق بکار بردن الوار را در ساختن کشتی به من نشان می داد. (۲) و اینک این بنده، نافی، الوار را به شیوه معمول بکار نبردم و کشتی را به شیوه دیگران ساختم. من آن را بطریقی که پروردگار به من نشان داده بود ساختم، از این رو به شیوه معمول نبود. (۳) و این بنده، نافی، بارها به کوهستان شدم و بارها به درگاه خداوند استغاثه نمودم، لذا پروردگار بس چیزهای شگرفی به من بنمود. (۴) بدان هنگام که کشتی را موافق کلام خداوند به اتمام رساندم، در نظر برادرانم نیکو آمد و استادکاری آن را بسیار ظریف دانستند از این رو آنها دگرباره در برابر پروردگار شکسته نفسی کردند. (۵) و آنگاه خداوند بر پدرم ندا داد که باید بر خیزیم و به کشتی اندر شویم. (۶) پس روز بعد، بدان هنگام که همه چیز، از میوه فراوان و گوشت شکار و عسل وافر و توشه راه و دانه هایمان، موافق آنچه خداوند به ما دستور داده بود، فراهم آوردیم به کشتی اندر شدیم و با بار و بنه و آنچه که هرکس بفرآ خود سن و سالش با خود داشت، بدرون رفتیم. بدین ترتیب همه ما با اهل بیت خود بدرون کشتی رفتیم. (۷) و اینک پدرم در بیابان صاحب دو پسر شده بود. پسر بزرگتر یعقوب و پسر کوچکتر یوسف نام داشت. (۸) و اما بعد، پس از آن که همه ما در کشتی وارد شدیم، توشه و بار و بنه خود را نیز با خود برداشتیم در دریا به پیش رفتیم و باد ما را به سوی ارض موعود براند. (۹) و پس از آن که به مدت چندین روز باد ما را به سوی ارض موعود براند، همانا برادرانم و پسران اسماعیل و همچنین همسرانشان از فرط سرخوشی به رقص و آواز پرداختند و بگستاخی سخن گفتند. آری، که حتی از یاد بردند که چه قدرتی آنها را به آنجا آورده بود، آری، آنها به گستاخی بسیار برانگیخته شده بودند. (۱۰) و این بنده، نافی، دچار هراسی فوق العاده شدم که

مبادا پروردگار بر ما خشم گیرد و ما را بسبب گناهمان مجازات کند و به اعماق دریا فرو برد. پس این بنده، نافی، با هوشیاری بسیار با آنها سخن گفتم ولی بدان که آنها بر من غضب کردند و گفتند: ما نمی خواهیم که تو برادر کوچکتر فرمانروای ما باشی. (۱۱) و پس از آن لامان و لمونیل مرا گرفتند و دست و پایم را به طناب بستند و خشونت‌های شدید بر من روا داشتند. با وجود بر این پروردگار اجازه داد که با من چنان کنند تا توانائیش را در اثبات کلام خود که درباره شیران گفته بود، به آنها نشان دهد. (۱۲) آنگاه پس از آنکه مرا طناب پیچ کردند، بنحوی که قادر به حرکت نبودم، قطب نمائی که از جانب پروردگار فراهم گشته بود از کار باز ایستاد. (۱۳) بدین جهت آنها نمی دانستند که کشتی را به کدام سو برانند سپس طوفانی عظیم برخاست. آری، طوفانی شدید و خوفناک و به مدت سه روز در دریا به عقب رانده شدیم. وحشت سراپای وجودشان را فراگرفت که مبادا در دریا غرق گردند. با این وجود بندها را از دست و پای من نگشودند. (۱۴) و در چهارمین روزی که در دریا واپس رانده میشدیم، طوفان فوق العاده شدت گرفت. (۱۵) و چیزی نمانده بود که ما در اعماق دریا غرق شویم. پس از آنکه به مدت چهار روز در دریا واپس رانده شدیم، برادرانم خود را در معرض دآوری پروردگار بدیدند و دانستند که محکوم به مرگ هستند مگر این که از گناهان خود توبه کنند. از اینرو آنها به نزد من آمدند و بندهائی که بر میج دستم بود باز کردند و بدانید که دستم سخت ورم کرده بود و همچنین میج پایم سخت ورم کرده بود و درد آن شدید بود. (۱۶) با وجود این من به سوی پروردگار خود می نگرستم و تمام روز او را ستایش می کردم و از پروردگار بسبب سختیهایم شکوه نکردم. (۱۷) قبلا پدرم، لحنی، مطالب بسیاری با آنها و همچنین با پسران اسماعیل در میان گذاشته بود. ولی آگاه باش که آنها سخنانی بس تهدید کننده بر ضد هرآنکس که جانب مرا داشت، بر زبان آورده بودند. و پدر و مادرم که سالخورده بودند و بخاطر فرزندانمان رنج فراوان کشیده بودند به بستر افتادند. آری، به بستر بیماری افتادند (۱۸) بسبب غم و اندوه فراوان و بسبب گناه برادرانم چیزی نمانده بود که رخت از جهان

بربندند و بیدار پروردگار خود رسند. آری، موی سپید سرشان حاضر بود به خاک سپرده شود. آری، چیزی نمانده بود که با اندوه به قبر دریائی افکنده شوند. (۱۹) و یعقوب و همچنین یوسف که خردسال بودند و به تغذیه فراوان نیاز داشتند بسبب محن مادرشان محزون بودند. همچنین همسر م با اشکها و دعاهايش و نیز فرزندانم، هیچکدام نتوانستند دل برادرانم را به رحم آورند تا مرا از بند آزاد کنند. (۲۰) و هیچ چیز جز قدرت پروردگار که به نابودی تهدیدشان کرد، نتوانست دلشان را به رحم آورد. بنابراین بدان هنگام که دانستند چیزی نمانده است تا در اعماق دریا غرق شوند، از کرده خود پشیمان شدند و بند از دست و پای من بگشودند. (۲۱) پس از آنکه بند از دست و پایم بگشودند، هان که قطب نما را برگرفتم و بدان گونه که خواستم بکار افتاد. و آنگاه به درگاه پروردگار دعا کردم. پس از آنکه دعا کردم باد متوقف گشت و طوفان باز ایستاد و آرامشی عظیم پدید آمد. (۲۲) و اما بعد این بنده، نافی، کشتی را هدایت کردم و دگر باره کشتی را به سوی ارض موعود راندم. (۲۳) و بعد از آن که به مدت چندین روز راندم به ارض موعود رسیدیم از کشتی پیاده شدیم و در خشکی به پیش رفتیم و چادر زدیم و آن مکان را «ارض موعود» نام نهادیم. (۲۴) و آنگاه زمین را شخم زدیم و به کشت دانه‌ها پرداختیم. آری، تمام دانه‌هایی را که از سرزمین اورشلیم با خود آورده بودیم در زمین کاشتیم و از قضا که رشد دانه‌ها خارق العاده بود و به این ترتیب از فراخی نعمت برخوردار شدیم. (۲۵) و چنین گذشت که در هنگام سفر در جنگل و دشت، کشف کردیم که در ارض موعود هر گونه حیوانی بود در بیشه‌ها، هم گاو و اسب، هم الاغ و خر، هم بز و بز وحشی، و همچنین هر گونه حیوان وحشی که برای انسان مفید است. و همچنین هر گونه سنگ معدن پیدا کردیم، هم از زر و سیم، و همچنین از مس.

کتاب دوم نافی

گزارشی از مرگ لحي - شورش برادران نافی بر ضد او - پروردگار به نافی هشدار میدهد که رهسپار جنگل گردد - سفرهای او در جنگل و غيره

باب اول

(۱) و اما بعد پس از این که این بنده، نافی، به تعالیم خود به برادرانم خاتمه دادم، پدرمان، لحي، نیز بسیار چیزها به آنان گفت که پروردگار چه شگفت کارها انجام داده تا آنها از سرزمین اورشلیم بیرون شوند. (۲) و او از شورشهای آنها در سفر دریائی سخن گفت و اینک پروردگار چگونه جانشان را نجات داد که در دریا غرق نشوند. (۳) و او همچنین از ارض موعودی که بدست آورده بودند با آنها سخن گفت که چه بخشنده است پروردگاری که ما را به جلای وطن از اورشلیم هشدار داد. (۴) زیرا لحي گفت: آگاه باشید که من در رؤیا دیدم که اورشلیم نابود می شود و هر آینه ما در اورشلیم ماندگار می شدیم ما نیز نابود می گشتیم. (۵) ولی او گفت: با وجود تمام مصائب، سرزمینهای موعود را به دست آورده ایم، سرزمینی که از تمام سرزمینهای دیگر برگزیده تر است، سرزمینی که خداوند، سرور ما، وعده فرموده بود که به اعقابم به ارث رسد. آری، پروردگار وعده اعطای این سرزمین را برای همیشه به من و به فرزندانم و به همه کسانی که با دست خود از دیگر سرزمینها به بیرون رهنمون شوند داده است. (۶) از این رو، من، لحي، که متأثر از روح الهی هستم پیشگوئی می کنم که کسی به این سرزمین راه نخواهد یافت، مگر این که پروردگار او را بدینجا رهنمون باشد. (۷) بدین جهت این سرزمین به کسی تخصیص داده خواهد شد که خداوند او را بدینجا آورد و در صورتی که بر حسب دستوراتش به خدمتش همت گمارد آزاد سرزمینی از بهر آنان خواهد بود، لذا هرگز گرفتار اسارت نشوند. اگر به اسارت در آیند بسبب تبهکاری آنها خواهد بود. زیرا وقتی گناهانشان فزونی یابد آن سرزمین بسبب تبهکاریشان نفرین گردد. ولی جهت پرهیزگاران برکت همیشگی خواهد یافت. (۸) و بدانید که خرد حکم می کند

سایر اقوام از وجود این سرزمین آگاه نشوند زیرا، آگاه باش که اقوام بسیاری به این سرزمین هجوم خواهند آورد تا بدانجا که جائی برا وارثان اصیل آن باقی نخواهد ماند. (۹) از اینرو، پروردگار به من، لحنی، وعده داده است تا کسانی را که خداوند، سرور ما، از اورشلیم به بیرون آورد تا زمانی که پاسدار فرامینش باشند بر روی این سرزمین به کامرانی بسر خواهند برد و از سایر اقوام بدور مانده این سرزمین از بهر آنان خواهد بود. و در صورتیکه در پاسداری فرامینش بکوشند بر روی این سرزمین کامیاب خواهند بود و احدی در صدد آزارشان بر نخواهد آمد. و سرزمین موروثی شان را از ایشان نخواهد گرفت و تا ابد در آن در امن و امان خواهند زیست. (۱۰) اما بدانید هرگاه زمانی فرارسد که آنان با وجود دریافت چنان برکات چنان شگرفی از دست پروردگار، در بی ایمانی به پستی گرایند، من میگویم: اگر زمانی فرارسد که آنها قدوس اسرائیل را نپذیرند، آری، سیمای راستین منجی و پروردگارشان را منکر شوند، زنها را داوری او که دادگر است در حق آنان مصداق یابد، زیرا که آنان برکات شگرفی از دست پروردگار دریافت کرده بودند، و درباره خلقت جهان و آدمیان به کسب معرفت نائل آمده بودند، و کارهای عظیم و شگرف پروردگار را از بدو پیدایش جهان شناخته بودند و قدرت و اختیار بدست آورده بودند تا از آغاز آفرینش صاحب شریعت باشند و از راه نیکی لایزالش به این سرزمین موعود و پر ارزش راه یابند (۱۱) آری، او اقوام دیگر را بر آنها چیره خواهد کرد و به آن اقوام توان خواهد بخشید و سرزمینی را که به چنگ آورده‌اند از آنها باز پس خواهد گرفت و سبب پراکندگی و شکست آنها خواهد گشت. (۱۲) آری، به زمانی که نسلی جای نسل دیگر بگیرد، خون ریزیها و هلاکتهای عظیم در میان آنها پدید آید. از این رو فرزندان من، من میخواهم بخاطر بسپارید، آری، می خواهم به سخنانم گوش فرا دهید. (۱۳) ای کاش که بیدار شوید، از خوابی عمیق بیدار شوید، آری، از خوابی دوزخی بیدار شده و زنجیرهای خوفناکی را که به آن بسته شده‌اید از هم بگسلید. زنجیرهائی که ابنای بشر را در بند کشیده، او را به اسارت و گرداب ابدی، بدبختی و عذاب سوق می دهد. (۱۴) بیدار شوید و از

خاک برخیزید. به سخنان پدر لرزنده خود گوش فرا دهید، پدری که عنقریب باید کالبدش را به گور سرد و خاموش، که از آنجا هیچ رهروی باز نمی گردد بسپرید. دیری نباید که من نیز راه همه خاکیان درپیش گیرم. (۱۵) ولی آگاه باشید که پروردگار روانم از دوزخ آزاد ساخته است. من شکوه و جلال او را دیده‌ام و برای همیشه در بغل پر مهرش جانی دارم. (۱۶) و من آرزو دارم که بیاد داشته باشید که فرائض و فرامین پروردگار را بجای آورید. بدانید که این همان غصه‌ای است که از آغاز داشته‌ام. (۱۷) دلم گاه بگاه از اندوه آکنده می گشت زیرا بیم آن داشتم که خداوند، سرور ما، بسبب دل سختی تان خشم شدید خود را بر شما آشکار سازد و برای ابد جدا کرده و نیست و نابود شوید. (۱۸) و یا اینکه بر شما نفرین شود که نسلهای آینده را فرو گیرد و با جنگ و قحطی روبرو شوید و متفور همه گردید و یا آهنگ شیطان کرده، به اسارت وی در آئید. (۱۹) ای پسران من، آرزوی من این است که دچار این مصائب نگردید، بلکه شما در زمره برگزیدگان و کسانی باشید که از عنایات پروردگار برخوردارند. ولی، زنهار، که مشیت او تحقق می پذیرد، زیرا، طریقت او رستگاری جاودانی است. (۲۰) و فرموده است: مادام که فرامین مرا پاسداری کنید بر روی این سرزمین کامروا خواهید بود و هرگاه که از آنها عدول کنید از نظرم خواهید افتاد. (۲۱) و اکنون که بتوانم با روحی شاد و قلبی خشنود از شما فرزندانم، رخت از این جهان بر بیندم، و بدانم که با حسرت و اندوه نمی میرم، پسران من، بپا خیزید و جوانمردی پیشه کنید و يك فکر و یکدل بر آن شوید که در تمام امور متحد باشید تا به اسارت در نیائید. (۲۲) تا به نفرینی سخت گرفتار نشوید و نیز با ناخشنودی پروردگاری دادگر مواجه نگردید. آری، این به نابودی جسم و روح شما خواهد انجامید. (۲۳) پسران من بیدار شوید. زره پرهیزگاری به تن کنید، زنجیرهایی را که به شما بسته‌اند بگسلید و از تاریکی بیرون شوید و بر پای خود بایستید. (۲۴) بیش از این برضد برادران اصیان مکنید، برادری که نظراتش برجسته بوده است و از زمانی که اورشلیم را ترك کردیم در پاسداری فرامین الهی فروگذار کرده و در آوردن ما به ارض موعود

وسيله‌ای در دست پروردگار بوده است. زیرا اگر بتدبیر او نبود چه بسا از گرسنگی در دشت و بیابان هلاک می شدیم، با این حال شما در صدد کشتن او بر آمدید. آری، او از دست شما رنج فراوان کشیده است. (۲۵) و غصه و بیم من از آن رو است که مبادا برادران دگر باره از دست شما رنج برد. زیرا که در گذشته به او افترا زده‌اید که در پی کسب قدرت و امارت بر شما بوده است. ولی من آگاهم که او در پی کسب قدرت و امارت بر شما نبوده، بلکه در جستجوی فخر ایزدی و نیک فرجامی شما بوده است. (۲۶) و از این که او با شما بی پرده سخن گفته است، گله داشته‌اید. شما می‌گویید که تندی نموده و بر شما خشم گرفته است، ولی آگاه باشید که تندی او، تندی قدرت کلام ایزدی است که در او بود و آنچه را که شما خشم می‌خوانید حقانیت ایزدی است که آن را پنهان نتواند داشت، که او تبهکارهایتان را بصراحت آشکار می‌ساخت. (۲۷) و الزاماً ایجاب میکند که نیروی ایزدی با او باشد و از دستوری که به شما میدهد مطیع نمائید، اما آگاه باشید که این او نبود، بلکه روح الهی در او بود که زبانش را به سخن گشود بدان گونه که فرو بستن نتوانست. (۲۸) و اکنون پسر، لامان، و نیز لموئیل و سام و همچنین پسرانم که فرزندان اسماعیل هستید، بدانید که هر آینه به آوای نافی گوش فرا دهید، نابود نخواهید شد و چنانچه به او گوش فرا دهید شما را برکت هم می‌دهم. آری، برترین برکت خود را بر شما ارزانی می‌دارم (۲۹) ولی هر آینه به آوای او گوش فرا ندهید، برترین برکت خویش را از شما بازپس گیرم، آری، برکتی را از شما بازپس گیرم که بر برادران باشد. (۳۰) و اکنون زورام روی سختم با تو است. زنهار، که تو خادم لابان هستی، با این حال ترا با خود از سرزمین اورشلیم بیرون آوردیم و بر من آشکار است که تو پیوسته برای پسر، نافی، دوستی حقیقی خواهی بود. (۳۱) بدین جهت چون وفادار بوده‌ای، دودمان تو و دودمان او خوشبخت خواهند بود و زمانی طولانی بر روی این سرزمین با کامیابی خواهند زیست و چیزی جز تبهکاری در میان خودشان هرگز سعادت آنها را بر روی این سرزمین منغص نخواهد ساخت و به آن آسیبی نخواهد رسانید. (۳۲) لذا اگر پاسدار فرامین الهی باشید، پروردگار،

این سرزمین را وقف آسایش دودمان تو و اعقاب پسرم خواهد کرد.

باب دوم

سخنان لحنی با پسرش یعقوب - زموم تضاد در همه امور - میوه‌ای که خوردنش منع شده بود و درخت حیات - سقوط آدم و پیدایش نوع بشر - نجات بشریت به دست مسیح، میانجی بزرگ.

(۱) و اینک یعقوب، روی سختم با تو است. تو نخستین فرزندم در آن روزهای مشقت بار سفر در بیابان هستی و همانا، تو در خردسالی بسبب خشونت برادرانت محنتها کشیده و بس اندوهناک بوده‌ای. (۲) با وجود این، یعقوب، ای نخستین مولودم در دشت و بیابان، تو به عظمت پروردگاری پی بردی و او ترا برای تحمل آن مصائب پاداش نیکو خواهد داد. (۳) بدین جهت روحت آمرزیده خواهد شد و با برادرت، نافی، در امن و امان بسر خواهی برد و عمرت در خدمت پروردگار خواهد گذشت. بنابراین بر من آشکار است که بسبب حقانیت ناجیت آزاد گشته‌ای، زیرا تو دریافته‌ای که او در آخرالزمان ظهور کرده، آدمیان را رستگار خواهد بخشید. (۴) و تو در جوانی به شکوه او پی برده‌ای، از این رو خجسته‌ای، درست همانند کسانی که او بشخصه آنها را تعلیم خواهد داد، زیرا که روح الهی، دیروز بود و امروز هست و همیشه همان خواهد بود و از زمان سقوط آدم طریق رستگاری فراهم آمد و راه نجات بر روی آدمی باز شد. (۵) و به آدمی تعلیم لازم داده شد تا خوب را از بد باز شناسد. و شریعت به او عرضه شد و در قاموس شریعت، آدمی دستی نداشت، یعنی آدمی در قاموس شریعت دخالتی نداشت. آری، بر طبق قانون دنیوی در آن دخالتی نداشت و همچنین بنا به شریعت معنوی از آنچه نیکوست محروم گشته و تا ابد خوار گردید. (۶) از این رو رستگاری در مسیح پاك و به وسیله او فرا خواهد رسید، چه او سرشار از فیض و راستی است. (۷) آگاه باش که او خویشتن را از بهر زدودن گناه قربانی خواهد کرد تا پاسخگوی مقاصد شریعت گردد و این جهت تمام کسانی است که دلی شکسته و روانی پشیمان دارند و لاغیر. (۸) از اینرو چه بس ارزنده است که این امور بر ساکنان زمین آشکار گردد، تا بدانند که هیچ بشری را به ملکوت او راهی نیست، مگر به پاس شایستگی، رحمت و فیض مسیح پاك که وجود خود

را به تریق جسم فدا کرده و دگر باره آنرا به نیروی قدوس در آورده تا رستاخیز مردگان تحقق پذیرد و او خود نخستین کس باشد که برخیزد. (۹) بنابراین مسیح نخستین ثمر حق تعالی است، از آنجا که برای تمامی ابنای بشر میانجیگری خواهد کرد و کسانی که به او ایمان آورند، نجات خواهند یافت. (۱۰) و بسبب میانجیگریش از بهر همگان، همه بندگان به خداوند روی میآورند، لذا آدمیان در پیشگاه پروردگار حضور می یابند تا بنا به حقانیت و تقدسی که داراست درباره آنها داوری کند. بدین جهت هدف شریعتی که خداوند یکتا عطا فرموده آن است که جوابگوی تاوان تخلف از دستورات شرعیت باشد که او معین کرده است. ولی کیفرهای مقرر ظاهراً با سعادتتی که معین کرده و با تحقق اهداف آمرزش، مغایر است. (۱۱) زیرا الزاماً می بایست در تمام امور تضادی باشد والا، ای نخستین مولدم در بیابان، نه درستکاری، نه تبهکاری، نه پاکی، نه پلیدی، نه نیکی و نه بدی درکار نمی بود. از این رو همه چیز میباید در ترکیبی واحد بهم آمیخته باشد. لذا، اگر فقط جسمی یکتا درکار بود می بایست همانا، بسان مرده ای باقی بماند، یعنی این که نه زنده باشد نه مرده، نه در معرض فساد باشد نه بی تباهی، نه خوشبخت باشد نه بدبخت، نه حس داشته باشد نه بی حس باشد. (۱۲) بنابراین الزاماً مخلوقی بیهوده می بود و خلق شدنش را غایتی نمی بود، بدین جهت چنین چیزی حکمت الهی و هدفهای جاودانی او را و نیز قدرت بخشندگی و عدالت الهی را نقض میکند. (۱۳) و اگر شما بگوئید که قانونی وجود ندارد، بنابراین باید بگوئید گناهی وجود ندارد. اگر بگوئید تبهکاری در میان نیست، باید بگوئید نیکوکاری هم نیست. و اگر نیکوکاری نباشد، خوشبختی نخواهد بود. و اگر نیکوکاری و خوشبختی نباشد، کیفر و بدبختی نخواهد بود و اگر اینها نباشد، خدائی نباشد و اگر خدائی نباشد نه ما باشیم و نه کره ارض. زیرا خلقی پدید نمی آمد تا در آن کنش و واکنشهایی در میان موجودات صورت گیرد، در آن صورت همه چیز معدوم می ماند. (۱۴) و اینك پسران من، من این سخنان را برای آگاهی و بهره مندی شما میگویم زیرا خدائی هست که تمام چیزها را آفریده ساخت، هم آسمانها و هم زمین، و همه

چیزهائی را که در آن هست، چیزهائی که اثر میگذارند و چیزهائی که اثر میزیرند. (۱۵) و بخاطر به انجام رساندن هدفهای جاویدش از بهر آدمی، پس از آنکه پدر و مادر اولیه و حیوانات زمین و پرندگان آسمان و سر انجام تمام کائنات را که در خلقت هستند، آفرید، لازم آمد که تضادی در کار باشد، در واقع میوه‌ای که خوردنش را منع کرده بود در تضاد با درخت حیات قرار گرفت، که یکی شیرین و دیگری تلخ بود. (۱۶) از این رو خداوند سرور ما، آدمی را آزاد گذاشت تا به اختیار خود عمل کند، ولی آدمی قادر نبود که به اختیار خود عمل کند، مگر این که از این و آن کشیده شود. (۱۷) و من، لحنی، بر طبق آنچه خوانده‌ام، باید بر این پندار باشم که یکی از فرشتگان خدا، بنا بر روایات مکتوب از عرش بهشت سقوط کرد و در نتیجه شیطان شد بدان جهت که خواستار چیزهائی بود که در پیشگاه پروردگار ناپسند بشمار می‌آمد. (۱۸) و چون از عرش بهشت سقوط کرد و خود برای همیشه خوار و نکبت بار شد، در صدد بدبختی آدمیان نیز برآمد. از این رو او، آری، همان مار پیری که شیطان است، کسی که سرآمد همه دروغ پردازان است به حوا گفت: از این میوه بخور و فوت نخواهی کرد ولی در شناخت خوب و بد به مانند خدا گردی. (۱۹) و پس از آن که آدم و حوا از میوه منع شده بخوردند، از باغ عدن رانده شدند تا به کشت و زرع زمین پردازند. (۲۰) و آنها فرزندان، آری، خانواده‌ای از نوع بشر بر روی زمین بوجود آوردند. (۲۱) و بنا به مشیت الهی عمر ابناء بشر طولانی گشت تا بتوانند در زمان حیات توبه کنند. از این رو بنا به فرمانی که خداوند صادر کرد زندگی ابناء بشر مرحله‌ای آزمایشی گردید و عمرشان طولانی گشت. زیرا پروردگار بندگان خود را بفرمود که توبه کنند، چه آنها بسبب تخلف پدر و مادرشان گمراه گشته‌اند. (۲۲) و اینک آگاه باشید، هرآینه آدم تخلف نمیکرد، سقوط نمی‌کرد، بلکه در باغ عدن ماندگار میشد. و تمام مخلوقات میبایست در همان وضع پس از پیدایش باقی مانده و تا ابد در آن وضع میماندند. (۲۳) و آنها صاحب فرزندان نمی‌شدند، پس در حالت بیگناهی میماندند. شادی نداشتند چون بدبختی نمیشناختند. صواب نمیکردند چون با گناه آشنا نبودند.

(۲۴) ولی بدانید که همه چیز به تدبیر او که بر همه امور آگاهی دارد انجام شده است. (۲۵) و آدم سقوط کرد تا نوع بشر به هستی در آید و آدمی به هستی در آمد تا شادمان باشد. (۲۶) و مسیح در کمال زمان ظهور می کند تا ابنای بشر را از سقوط نجات دهد. و آنگاه که آنان از سقوط نجات یابند، برای همیشه بندگانی آزاد خواهند بود و صواب را از خطا تمیز خواهند داد و به اختیار خود، و نه از روی اجبار، رفتار خواهند کرد، مگر در روز رستاخیز که کیفر قانونی بر طبق فرامین الهی در باره آنان به اجرا در می آید. (۲۷) بنابراین آدمی به مقتضای نظام هستی مختار است و هر آنچه را که مصلحت اوست به او داده شده است. بشریت اختیار دارند که آزادگی و حیات جاودانی را برگزینند بر طبق میانجی بزرگ همگانی و یا اسارت و مرگ ناشی از چیره گی و سلطه شیطان را انتخاب کند. زیرا شیطان از پی آنست که آدمیان را چون خود خوار گرداند. (۲۸) و اینک ای فرزندان من، آرزو دارم که به میانجی بزرگ خود روی آورید و به فرامین شگرفش گوش فرا دهید و سخنانش بر دل نشانید تا خواست روح القدس حیات جاودانی را انتخاب کنید. (۲۹) و مرگ ابدی بر طبق نظام جسمی و شرارت که در آن است که به روح شیطان قدرت میدهد که شما را به اسارت در آورده، به دوزخ افکند تا که شاید در حیطة قلمرو خود بر شما فرمانروائی کند. (۳۰) ای فرزندان من، در آخرین روزهای حیاتم این سخنان بر شما بازگفتم و بنا به گفته پیامبر راه صواب برگزیده ام و هدفی جز نیک فرجامی همیشگی روانتان ندارم. آمین.

باب سوم

سخنان لحنی با پسرش یوسف - پیشگونی یوسف در مصر - پیشگونی پیامبری برگزیده - مأموریت موسی - نوشته های مقدس عبری و نافیان.

(۱) و اینک، یوسف، آخرین مولود من، روی سخنم با تو است، تو در بیابان محنتهای من چشم به جهان گشودی. آری، در اندوهناک ترین روزهای زندگیم مادرت ترا بزاد. (۲) آرزو دارم که پروردگار این سرزمین را که با ارزش ترین

سرزمینهاست بر تو نیز تخصیص دهد. هر آینه فرامین قدوس اسرائیل را بکار بندید، تو و دودمان تو و برادران تو از این وثیقه تا ابد برخوردار گردید. (۳) و اینک، یوسف، ای آخرین فرزند من، ای مولود بیابان محنتهای من، پروردگار تو را برکت جاودانی دهد و از هرگونه انهدام مصونت دارد. (۴) زیرا آگاه باش که تو از اخلاف من هستی و من از اعقاب یوسف هستم که او را در مصر به اسارت بردند. چه بسیار شگرف بود پیمان هائی که پروردگار با یوسف بست. (۵) از این رو یوسف براستی روزگار ما بدید و خداوند، سرور ما، به او وعده داد که از اخلاف او، شاخه‌ای پارسامنش، نه مسیح بلکه شاخه‌ای جدا شده، در خاندان اسرائیل برانگیزد. با وجود بر این پیمانهای پروردگار در خاطره بماند که مسیح در واپسین روزگاران در کمال قدرت بر آنها آشکار میگردد و آنها را از تاریکی به نور، آری از تاریکی پنهان و اسارت به آزادی سوق دهد (۶) زیرا یوسف براستی شهادت داد و گفت: خداوند، سرور ما، پیامبری مبعوث خواهد کرد که پیامبری برگزیده بر اخلاف من خواهد بود. (۷) آری، یوسف براستی گفت: خداوند به من چنین فرمود: از اخلاف تو پیامبری برگزیده، مبعوث خواهم کرد که در میان امت تو حرمت بسیار خواهد داشت. به او فرمان می دهم که از برای اخلاف تو، یعنی برادرانش، کاری بس پرارزش انجام دهد که آنها را از پیمانی که با پدرانت بسته‌ام، بیاگاهاند. (۸) و به او فرمان می دهم که به هیچ امر دیگری، جز آنچه من به او فرمان دهم، دست نزند. او در نظرم بس عزیز و گرامی خواهم ساخت، زیرا که مجری اوامر من است. (۹) و او چون موسی شگرف خواهد بود، ای قوم اسرائیل، کسی را که بر شما مبعوث میکنم شما را نجات خواهد داد. (۱۰) و موسی را بر می انگیزم تا امت تو را از دست مصریان نجات دهد. (۱۱) ولی پیامبری از اخلاف تو بر می انگیزم و به او آنچنان توانائی میدهم تا بتواند کلام مرا به اخلاف تو برساند. پروردگار می فرماید که او نه تنها کلام حق را به اخلاف تو خواهد رساند، بلکه آنها را به حقانیت کلام الهی که قبلا به آنها عرضه شده است، متقاعد خواهد ساخت. (۱۲) پروردگار می فرماید: بدین ترتیب اخلاف تو خواهند نوشت و اخلاف یهودا نیز خواهند

نوشت و آنچه را که اخلاف تو بتحریر در آورند و همچنین آنچه را که اخلاف یهودا بتحریر در آورند با هم یکی شود تا اصول دروغین را در هم فرو ریزد، مجادله‌ها را فرو نشاند و در میان اخلاف تو صلح و صفا برقرار سازد و آنها را از وضع پدرانشان در واپسین ایام و نیز از پیمانهای من بیاگاهند. (۱۳) و خداوند می فرماید: آن روزی که برای اعاده تو، ای خاندان اسرائیل، او را بر شما برانگیزم، ناتوانی او به توانائی در آید. (۱۴) و یوسف چنین پیشگویی کرده، میگوید: بدان که پروردگار برکات خود را بر آن پیامبر ارزانی خواهد داشت و کسانی را که در صدد آزار او برآیند سرکوب خواهد کرد تا وعده‌ای که پروردگار درباره اخلافم با من کرده است تحقق پذیرد برآستی که من در تحقق پذیرفتن این وعده شکی ندارم. (۱۵) و او بنام من خوانده خواهد شد، و بنام پدرش و او چون من خواهد بود، زیرا اموری که پروردگار بدست او از پیش خواهد برد به قدرت الهی باعث رستگاری قوم من خواهد شد. (۱۶) آری، یوسف چنین پیشگویی کرده، گفت: من به این امر یقین دارم، درست همانطوری که به وعده موسی یقین دارم. زیرا خداوند به من فرمود که تا ابد دودمانت را در پناه خود حفظ خواهم کرد. (۱۷) و خداوند فرمود: من پیامبری یعنی موسی بر می انگیزم و در عصایش به او نیرو خواهم بخشید و در نوشتن به او قوت تشخیص خواهم داد، ولی زبانش برای بسیار سخن راندن آزاد نخواهم نمود، زیرا او را در سخنرانی توانا نخواهم ساخت، اما من شریعت خود را با دست خود برای او خواهم نوشت و از بهر او سخنگویی می گمارم. (۱۸) بعلاوه پروردگار به من فرمود: من بر اخلاف تو رسولی مبعوث کنم و از بهر او سخنگویی می گمارم. و همانا بر او مقرر خواهم کرد تا نوشته‌های اخلاف ترا از برای اخلاف تو باز نویسد و سخنگوی اخلاف تو آن را بیان خواهد کرد. (۱۹) و سخنانی که او خواهد نوشت و به اخلاف تو خواهد رسید، سخنانی خواهد بود که بتدبیر من مقرون به مصلحت است و بدان ماند که گوئی اخلاف تو از درون خاک بر آنها فریاد بر می آورند، که من در ایمان آنان شکی ندارم. (۲۰) و آنان از درون خاک فریاد آورند. آری، پس از گذشت نسلها، به برادران خود خواهند فرمود که

توبه کنند و چنین خواهد گذشت که فریادشان با وجود سادگی آنها، رسا خواهد بود. (۲۱) بسبب ایمانی که دارند پیامشان از زبان من در میان برادرانشان که اخلاف تو هستند انتشار خواهد یافت. و ضعف کلامشان را با ایمانی که دارند و پیاس پیمانی که با پدران تو بسته‌ام توان می‌بخشم. (۲۲) و اینک بدان، پسر، یوسف که پیشگویی پدرم بدینسان بود. (۲۳) لذا بسبب این وعده، تو خجسته‌ای. دودمان تو از آنجا که به پیام آن کتاب فرا داده‌اند، دستخوش نابودی نخواهند گشت. (۲۴) و از بین آنان شخصیتی توانا پیا خواهد خاست که در گفتار و کردار منشاء بسیاری از نیکیها خواهد بود و با ایمان محکم خود، از جانب پروردگار به معجزاتی شگرف و به اموری که در نظر حق تعالی در خور اهمیت است دست خواهد زد، تا سرانجام خاندان اسرائیل و اعقاب برادران ترا خوشبخت سازد. (۲۵) و اینک، یوسف، خجسته‌ای. تو هنوز خردسالی. بنابراین به سخنان برادرت، نافی، گوش فرا ده که بر تو آن خواهد گذشت که بر زبان آوردم. سخنان پدرت را در بستر مرگ بخاطر بسیار آمین.

باب چهارم

دعای خیر لحنی برای سعادت پسران و دختران لامان و لمونیل - دعای خیر برای خوشبختی اهل بیت اسماعیل، سام و اخلافش - درگذشت لحنی - شورشهای دیگر.

(۱) و اینک، این بنده، نافی، در باره پیشگوییهای پدرم درباره یوسف که به مصر برده شد، سخن میگویم. (۲) زیرا بدانید که او براستی درباره همه دودمان خود پیشگونی کرد و از پیشگوییهای او مهمتر نتوان یافت و او در باره ما و نسلهای آینده پیشگونی کرد که بر روی الواح برنجی منقوش است. (۳) لذا پس از آن که پدرم به سخنان خود در باره پیشگوییهای یوسف خاتمه داد، فرزندان لامان، یعنی پسران و دخترانش را فرا خواند و به آنها گفت: آگاه باشید، پسران و دخترانم که فرزندان اولین مولودم هستید، از شما میخواهم که به سخنانم گوش فرا دهید. (۴) زیرا که خداوند فرموده است: مادامی که در پاسداری فرامینم بکوشید، در سرزمین موعود به کامرانی بسر خواهید برد، ولی اگر فرامین مرا بکار نیندید، از پیشگاه من طرد خواهید شد. (۵) اما آگاه باشید، پسران و

دختران من، که نمیتوانم بی ادای برکتی از بهر سعادت شما چشم از این جهان
بربندم. زیرا بر من آشکار است، هر آینه شما در راهی که در پیش دارید هدایت
گردید، از آن منحرف نخواهید شد. (۶) از این رو بدانید که اگر هم نفرین
شده‌اید با برکت خیر من نفرین از شما باز پس گرفته می‌شود و بر سر والدین
شما تحقق بسته خواهد شد. (۷) بنابراین بسبب برکت خیر من، حق تعالی
اجازه نخواهد داد که نابود شوید و از این رو همیشه رحمت خود را بر شما و
دودمانتان ارزانی خواهد داشت. (۸) و چنین گذشت که پس از خاتمه سخنان
پدرم با پسران و دختران لامان، پسران و دختران لموئیل را به پیش خود
فراخواند. (۹) و خطاب به آنها چنین گفت: آگاه باشید، پسران و دختران من
که فرزندان دومین پسرم هستید، بدانید که همان برکت خیری که در حق پسران
و دختران لامان کردم، در حق شما نیز بجای می‌آورم. بنابراین هرگز نابود
نخواهید شد، بلکه دودمان شما سرانجام خوشبخت خواهند بود. (۱۰) و چنین
گذشت که وقتی پدرم به سخنان خود با آنها پایان داد، همانا او با پسران
اسماعیل، آری، در واقع با تمام اهل بیت او سخن گفت. (۱۱) و پس از آن که
به سخنان خود با آنها خاتمه داد، سام را مخاطب ساخته گفت: تو و دودمانت
خجسته‌اید و چون برادرت، نافی، وارث این سرزمین بوده‌اید. دودمانت در زمره
دودمان او محسوب خواهند گشت. و تو چون برادرت خواهی بود، دودمان تو
همانند دودمان او خواهد بود و تو خود مادام العمر خجسته خواهی بود. (۱۲) و
اما بعد از آن که پدرم، لحنی، پیام خود را بنابر احساسات قلبی و روح خداوند
که در او بود با اهل بیت خود در میان نهاد، پیر و سالخورده بنظر رسید و چنین
گذشت که به رحمت ایزدی پیوست و به گور سپرده شد. (۱۳) و اما بعد، هنوز
چند روزی از مرگش نگذشته بود که لامان و لموئیل و پسران اسماعیل بسبب
تذکرات خداوند بر من خشم گرفتند. (۱۴) زیرا این بنده، نافی، ناگزیر بودم بر
وفق کلام خداوند با آنها سخن گویم. من و همچنین پدرم، پیش از مرگش، در
باره مسائل زیادی با آنها سخن گفته بودیم که بسیاری از این گفتار بر روی
الواح دیگر من که شامل بخش تاریخی است نوشته شده است. (۱۵) و بر روی

این الواح مسائل عاطفه‌ای خود و بسیاری نوشته‌های مقدس را می‌نگارم که بر الواح برنجی حک شده است از آنجا که روحم با نوشته‌های مقدس شاد می‌گردد و قلبم در آنها اندیشه نگارش در می‌آورم، و آنهار مینویسم بخواطر فرزندانم، بجهت یاد آوری و خوشبختی آنان. (۱۶) آگاه باشید که مسائل ربانی به روحم نشاط می‌بخشد و پیوسته درباره چیزهایی که دیده و شنیده‌ام اندیشه می‌کنم. (۱۷) مع ذلك با آنکه خداوند با نشان دادن کارهای بزرگ و شگفت انگیزش رحمت خود بر من آشکار نموده، گاه در دل فریاد بر می‌آورم. آه، که چه مخلوق بدبختی هستم. آری، قلبم برای کالبدم متألّم و روحم بسبب گناهانم محزون. (۱۸) من خود را در محاصره وسوسه‌ها و گناهانی که به آسانی بر من هجوم می‌آورند می‌بینم. (۱۹) و آن زمان که میخواهم شاد باشم، قلبم به الت گناهانم بشکوه میاید، با این همه میدانم که بر که توکل دارم. (۲۰) خداوند من، پشتیبان من بوده است. او مرا در مصائبی که در دشت و بیابان داشتم هدایت فرمود و مرا روی دریا‌های بس عمیق محافظت کرده است. (۲۱) او مرا بیش از ظرفیت وجودم، سرشار از مهر خود ساخته است. (۲۲) او دشمنان مرا آنچنان سرکوب کرده که در برابرم به لرزه در آمدند. (۲۳) آگاه باشید که او در روز، استغاثه مرا شنیده است و در شب، در عالم رؤیا، به من معرفت آموخته است. (۲۴) و من در روز، در ادای دعا به پیشگاهش جرأت بیشتری یافتم، آری، صدای خود را رساتر ساختم و فرشتگان نازل شده، مرا یاری کردند. (۲۵) و بر بالهای روحی خود مرا به کوهستانهایی بس رفیع برده است. و به چشم خود چیزهایی شگفت دیده‌ام، آری، چیزهایی مافوق تصور آدمی. از این رو به من امر شد تا آنها را بنگارش در نیاوردم. (۲۶) آه، پس، اگر من چیزهایی بس شگفت دیده‌ام، اگر خداوند ما آن همه شفقت و بخشایش بر ابناء بشر مبذول می‌دارد، چرا باید قلب من بگیرد و روحم در وادی اندوه درنگ کند؟ کالبدم فنا شود و توانم در برابر مصائب سستی گیرد؟ (۲۷) و چرا تن به ارتکاب گناه دهم؟ چرا به وسوسه‌ها امکان دهم تا شیطان در جانم رخنه کند و آرامش خاطر را از من بگیرد و روحم عذاب کشد؟ پس چرا من از خصم خود برآشفته نباشم؟ (۲۸)

روح من، بیدار شو! بیش از این در گناه فرو مرو. ای قلب من، شاد باش و خصم روح را در خود جای مده. (۲۹) دیگر از دشمنان خود مضطرب مباش، و مگذار مصائب ترا از پای در آورند. (۳۰) ای قلب من، شاد باش. به درگاه پروردگار استغاثه کن و بگو: پروردگارا! تو را تا ابد ستایش می کنم، آری، روحم در تو شادمان است، ای خدای من، ای صخره رستگاری من، (۳۱) پروردگارا! آیا تو روح مرا نجات خواهی داد؟ آیا مرا از دست دشمنانم رهائی خواهی بخشید؟ آیا مرا وادار خواهی کرد که در برابر گناه بر خود بلرزم؟ (۳۲) آرزو دارم که ابواب دوزخ هرگز بر روح من باز نگردد، زیرا که دلم شکسته و روحم نادم است، پروردگارا! ابواب راستی و عدالت خود بر من مبند تا بتوانم در این دنیای خاکی راه پویم، تا بتوانم در راه راست گام بردارم. (۳۳) پروردگارا! مرا در سایه عدل و شفقت خود حفاظت کن. پروردگارا! برای گریز از دشمن رهنمونم باش. به راه راست هدایتیم کن، در راه مانعی قرار نده، بلکه راهم را هموار ساز. راه من سد مکن، ولی راه دشمنم سد کن. (۳۴) پروردگارا! به تو توکل کرده ام و تا ابد به تو توکل دارم. بسوی آدمی دست توکل دراز نمیکنم، زیرا میدانم آن کس که به آدمی توکل کند در خور لعنت است. آری، آنکس که به آدمی توکل کند در خور نفرین است. (۳۵) آری، دانم که پروردگار کریم حاجت نیازمندان روا سازد. آری، اگر حاجتی که دارم سازگار باشد پروردگار آن را بر میآورد. بنابراین، با صدائی رساتر به درگاهت بانگ بر میآورم. آری، به درگاهت استغاثه میکنم که ای خدای من! ای صخره رستگاری من! بدان که صدای من تا ابد بسوی تو، صخره رستگار و خدای جاودانی ام بلند خواهد بود.

باب پنجم

نافی به هشدار خداوند از کسانی که در صدد کشتن او بودند جدا میشود - زورام، سام، یعقوب، یوسف و سایرین در معیت او براه می افتند - شمشیر لابان - بنای معبد - نافی بمثابه سلطان و حامی.

(۱) اینک، چنین گذشت که این بنده، نافی، بسبب خشم برادرانم به درگاه پروردگار خود گریه و زاری کردم. (۲) ولی همانا خشم آنان بر من آن چنان

شدت گرفت که در صدد کشتن من بر آمدند. (۳) آری، آنان علیه من شکوه کرده، می گفتند: برادر کوچکترمان در این اندیشه است که بر ما فرمانروائی کند و ما از دست او رنج فراوان کشیده‌ایم. از این رو بیایید به حیاتش خاتمه دهیم تا بیش از این از دست او در عذاب نباشیم. زیرا ما دیگر فرمان وی را بر گردن نمی‌اییم و فرمانروائی بر این قوم حق ما برادران ارشد است. (۴) اینک، من بر روی این الواح، تمام شکوه‌هایی را که از من داشتند نمی نویسم، همین کافی است بگویم که آنان قصد جانم کردند. (۵) و چنین گذشت که به هشدار پروردگار باید این بنده، نافی، از آنان جدا شده و به همراه تمام کسانی که با من موافق بودند به جنگل بگریزیم. (۶) لذا، چنین گذشت که این بنده، نافی، دست خانواده‌ام را گرفته با زورام و خانواده‌اش، سام، برادر بزرگترم و خانواده‌اش، یعقوب و یوسف، برادران کوچکترم و همچنین با خواهرانم و تمام کسانی که با من همراهی بودند رهسپار جنگل شدیم. و تمام همراهانم کسانی بودند که به هشدارها و الهامات پروردگار ایمان داشتند، و از این رو به سخنان من گوش فرا میدادند. (۷) و ما چادرهای خود و آنچه را که میسر بود با خود بر خاستیم روزها در جنگل سفر کردیم. پس از چند روز راه پیمائی در جنگل خیمه زدیم. (۸) همراهانم مایل بودند که آن محل را «نافی» بنامیم. لذا آنجا را به این نام خواندیم. (۹) و همراهانم جملگی خود را امت نافی دانستند و این نام بر خود نهادند. (۱۰) و ما احکام، فرائض و فرامین الهی را در همه امور بر وفق شریعت موسی بکار بستیم. (۱۱) و چون خداوند با ما بود، بسیار کامیاب شدیم، زیرا با بذری که کاشتیم، در مقابل، خرمنی بسیار درو کردیم. آنگاه به پرورش دام و انواع حیوانات دست زدیم. (۱۲) و این بنده، نافی، همچنین گزارشهایی را که بر روی الواح برنجین منقوش بود و نیز آن گوی یا قطب نمائی را که آثار مکتوب از بهر پدرم تهیه شده بود بوسیله دست خداوند، به همراه داشتم. (۱۳) و چنین گذشت که ما از کامیابی بی حد برخوردار گشتیم به ازدیاد نفوس پرداختیم. (۱۴) و این بنده، نافی، شمشیر لابان را برداشته از روی آن شمشیرهای زیادی بساختم، زیرا بیم آن میرفت که قومی که اینک لامانیان نامیده

می شوند بر ما بتازند و نابودمان سازند، زیرا که من از نفرت آنان نسبت به خود و فرزندانم و کسانی که قوم من نامیده می شدند آگاه بودم. (۱۵) و من به قوم خود طریق ساختن ابنیه و انواع چوب بری و استفاده از آهن، مس، برنج، پولاد، طلا، نقره و سنگهای گرانبهای معدنی را که به وفور وجود داشت پیاموختم. (۱۶) و این بنده، نافی، معبدی به سبک معبد سلیمان بنا نهادم. اما این معبد برخلاف معبد سلیمان با مصالح گرانبها ساخته نشده بود. چون آنگونه مصالح در روی زمین یافت نمیشد، معبد ما نمیتوانست همتای معبد سلیمان باشد. با این وجود بسبک معبد سلیمان بنا شد و در آن استادی و هنرمندی خاصی بکار رفت. (۱۷) و چنین گذشت که این بنده، نافی، قوم خود را مردمی پرکار تربیت کردم و آنها را به کارهای دستی تشویق کردم. (۱۸) و اما بعد، آنان میخواستند که مرا به پادشاهی خود بگمارند، اما این بنده، مایل بودم که آنان پادشاهی نداشته باشند. مع ذلك در حد توانائی خود از خدمت به آنان دریغ نورزیدم. (۱۹) و همانا سخنان خداوند مبنی بر این که من باید بر برادرانم فرمانروائی کرده، به تعلیم آنان پردازم، تحقق پذیرفت و بر طبق فرامین الهی، تا پیش از آن که آهنگ کشتنم بکنند فرمانروائی و ارشاد آنان را بر عهده گرفته بودم. (۲۰) از این رو پیامی که خداوند به من داده بود تحقق پذیرفت که گفته بود: زمانی که به سخنان تو گوش فرا ندهند از درگاه من طرد خواهند گشت و همانا آنان از درگاه او طرد شدند.

باب نهم

دنباله تعالیم یعقوب - بخشودگی بیش از حد - پیش بینی مصائب منجی - آنجا که شریعتی نباشد، مجازاتی هم نخواهد بود.

(۱) و اینک، برادران عزیزم، این مطالب را از آن رو خوانده‌ام تا شما را از پیمانهایی که خداوند با خاندان اسرائیل بسته است آگاه سازم. (۲) خداوند بزبان پیامبران مقدس خود از ازل و نسل اندر نسل به یهودیان فرموده است که زمانی فرا خواهد رسید که آنها به کلیسای راستین خدا و به پیروان خدا، در سرزمین موروثی خود ملحق خواهند شد در ارض موعود مستقر خواهند گشت.

(۳) ای برادران عزیزم، آگاه باشید که من این مطالب را با شما در میان میگذارم تا بسبب برکاتی که خداوند، سرور ما بر فرزندانان ارزانی داشته، دلشاد گشته و همیشه سر بلند باشید. (۴) زیرا من میدانم که بسیاری از شما سخت در پی آن بوده اید که از حوادث آینده آگاه شوید. زیرا میدانم که شما بر این امر واقفید که کالبدتان فرسوده شده و از میان میرود، با این حال با جسم خود خداوند را خواهیم دید. (۵) آری، میدانم که شما بر این امر واقفید که او در میان مردم اورشلیم، آنجا که زادگاه اصلی ماست، ظهور خواهد کرد، زیرا مصلحت آن است که او در میان آنها باشد، و نیز بنا به مشیت قادر متعال او مصائب را بر خود هموار ساخته، بخاطر بشریت خود را فدا میکند تا همه آدمیان از او پیروی کنند. (۶) زیرا، همانطوری که مرگ در نظام عادلانه خالق بزرگ بر آدمیان عارض میشود، نیروئی نیز از بهر رستاخیز هست، و دلیل عقلانی رستاخیز، سقوط آدمی است. و سقوط آدمی معلول تخلقات اوست و چون آدمی سقوط کرد از درگاه خداوند طرد شد. (۷) بنابراین بخشودگی بی پایانی میبایست در کار باشد، زیرا اگر این بخشودگی بیش از حد در کار نبود، کالبد فانی نمی توانست جامه بقا به تن کند. بنابراین نخستین حکمی که درباره انسان صادر شد، بایستی تا ابد قوت خود باقی بماند. در آن صورت کالبد آدمی بخاک سپرده میشد تا پوسیده و نیست و نابود گردد و دیگر بار برنخیزد. (۸) شگفتا از حکمت الهی، شفقت و بزرگواری او، زیرا همانا اگر قرار بود کالبد آدمی دوباره در روز رستاخیز برنخیزد، ارواح ما به انقیاد آن فرشته‌ای در آید که از پیشگاه خداوند جاودانی مطرود و به صورت دیو در آمده تا ابد بر نخواهد خاست. (۹) و ارواح ما همانند او از صورت فرشته به عیبت دیو در آید و از پیشگاه خداوند مطرود و در کنار سر آمد دروغگویان بماند و چون او خوار و خفیف باشند. آری، کسی که والدین نخست ما را به گمراهی کشاند، کسی که خود را بصورت فرشته‌ای نورانی نشان میدهد و کسی که ابناء بشر را به ارتکاب جنایت مرموز و کارهای ناشایست تحریک می کند. (۱۰) شگفتا، چه عظیم است عنایات پروردگار که برای رهائی از چنگال این هیولای مخوف ما را رهنمون شد. آری، از آن

هیولائی که مرگ و دوزخ است و من آن را مرگ جسم و روان میخوانم. (۱۱) و بخاطر راه نجاتی که خداوند، قدوس اسرائیل، به ما داده، مرگ مردگان را تسلیم خواهد کرد، همان مرگ که از آن سخن گفته‌ام که آن مرگ گور جسمانی است. (۱۲) و مرگ دیگری که از آن سخن گفته‌ام، یعنی مرگ روح، مردگان خود را که دوزخی هستند تسلیم میکند. از این رو مرگ و دوزخ، مردگان خود را تسلیم میکنند که این مرگ روحی، دوزخ است. از این رو مرگ و دوزخ باید مردگان خود را تسلیم کنند و جهنم باید ارواحی را که در اسارت دارد تسلیم نماید و قبور باید اجساد مردگان خود را تسلیم نماید و ارواح به کالبدها بازگشت نمایند و این امور به نیروی رستاخیز قدوس اسرائیل تحقق میپذیرد. (۱۳) شگفتا چه عظیم است تدبیر پروردگار ما! زیرا از سوئی دیگر، بهشت خداوند باید ارواح پرهیزکاران را تسلیم نماید و قبور اجساد آنان را باز پس دهد و روح و کالبد دوباره یکی شده، به هیبت اصلی خود رجعت کنند و جملگی فساد ناپذیر و نامیرا گردند و به جانهای زنده در آیند و چون ما بر امور واقف شویم، با این حال دانش ما کامل خواهد بود. (۱۴) لذا، ما بر همه تقصیرات و نادرستیها و لغزشهای خود وقوف کامل خواهیم داشت و پرهیزکاران از شادی خود، آری، از جامه آراسته به پارسائی خود آگاهی کامل دارند. (۱۵) و چنین خواهد گذشت آن هنگام که آدمیان این مرگ برزخی را پشت سر گذاشته و به حیات جاودانی نائل آیند، به پیشگاه داوری قدوس اسرائیل فرا خوانده خواهند شد. آری، آنگاه حکم مقدس پروردگار درباره آنها مصداق خواهد یافت. (۱۶) به خداوند حی سوگند که این فرموده خداوند، سرور ماست سخن جاودان اوست که پارسایان، پارسا خواهند بود و ناپاکان، پلید. از این رو گناهکاران، ابلیس و برده او هستند و در عذابی ابدی که در انتظارشان است خواهند سوخت. در عذاب آتشی که دریائی از آتش و گوگرد است و شعله آن تا ابد به آسمان سر میکشد و پایانی ندارد. (۱۷) شگفتا که خداوند ما چه بزرگ و دادگر است، که به تمام گفته‌های خود عمل میکند و به گفته و قانون خود جامه عمل می پوشاند. (۱۸) ولی آگاه باشید که پرهیزکاران یعنی پارسایان قدوس اسرائیل، آنان که به

قدوس اسرائیل ایمان میورزند، آنان که رنج دشواریهای جهان را بر خود هموار ساخته و شرمساری آن را خوار شمرده‌اند، آنان وارث ملکوت الهی خواهند بود که ملکوت الهی از آغاز خلقت جهان از بهر آنان فراهم گشته است و به کمال سعادت جاودانی است خواهند یافت (۱۹) شگفتا که خداوند ما، قدوس اسرائیل چه رحیم و بزرگ است. زیرا که او پارسایان خود را از آن هیولای مخوف که شیطان و مرگ و دوزخ است، و از عذاب بی پایان آن دریای آتش و گوگرد رهائی می بخشد. (۲۰) شگفتا بر پاکی خداوند ما! که بر همه امور واقف است و چیزی نیست که او بر آن آگاهی نداشته باشد. (۲۱) او به این جهان می آید تا همه آدمیانی را که به ندای او گوش فرا میدهند نجات بخشد. مصائب آدمیان را، آری، مصائب همه بندگان را اعم از مرد و زن و کودک و هر فردی از خانواده بشری را بر خود هموار میسازد. (۲۲) و او این مصائب را بر خود هموار میسازد تا رستاخیز همه آدمیان تحقق پذیرد، تا همه بندگان در روز معاد برای داوری به پیشگاه عدل او فراخوانده شوند. (۲۳) و او به همه بندگان میفرماید که باید توبه کنند و به نام او و با ایمان کامل به قدوس اسرائیل تعمیم یابند، والا آنان را به ملکوت او راهی نتواند بود. (۲۴) و هر آینه توبه نکنند و به نام او ایمان نیاورند و تعمیم نیابند و تا آخر تاب نیاورند نفرین خواهند شد، زیرا خداوند، سرور ما که قدوس اسرائیل است چنین فرموده است. (۲۵) از این رو او شریعتی عرضه کرده است و آنجا که شریعتی نباشد مجازاتی نیست و آنجا که مجازاتی در کار نباشد محکومیتی نیست و آنجا که محکومیتی نباشد ارحام قدوس اسرائیل شامل حال آنان میشود و در پرتو قدرت خود آنها را نجات میدهد. (۲۶) زیرا که کفاره او پاسخگوی دادگری اوست بر کسانی که فاقد شریعت میباشند و آنها را از چنگ آن هیولای مخوف که مرگ و دوزخ است، از شیطان و از عذابی بی پایان آن دریای آتش و گوگرد نجات میبخشد و آنها به سوی خداوند یعنی قدوس اسرائیل که حیات آنان از اوست، رجعت میکنند. (۲۷) اما وای بر کسی که با داشتن شریعت، آری، مانند ما، که با داشتن تمام فرامین الهی از آنها تخلف کند و دوران آزمایشی حیات خود را تباه سازد، که

سرنوشت او ترسناك خواهد بود. (۲۸) شكفتا از نقشه‌های حيله گرانه آن شریر! وای بر خودپسندی، ناتوانی و حماقت آدمیان! که به اندك دانشی که کسب میکنند، تصور می کنند که خردمندند و به اندرزهای خداوند گوش فرا نمیدهند و آنها را به کنار گذاشته، چنین می پندارند که بر همه امور واقفند. بنابراین خردمندی آنان جهل است و از آن فایده‌ای نمی برند و نابود خواهند شد. (۲۹) البته کسب فضیلت پسندیده است در صورتی که به اندرزهای خداوند گوش فرادهند. (۳۰) اما وای بر توانگران که ثروت آنان جز مال دنیا چیزی نیست و بسبب مال و مکنتی که دارند تهیدستان را تحقیر میکنند و به افتادگان آزار می رسانند و دل به گنجینه خود بسته‌اند و گنجینه آنها در حکم خداوند آنهاست. ولی بدانید که گنجینه ثروتشان هم با خودشان نابود خواهد شد. (۳۱) وای بر کسانی که گوش دارند و نمیشنوند که آنها نابود خواهند شد. (۳۲) وای بر کسانی که چشم دارند و نمی بینند که آنها نابود خواهند شد. (۳۳) وای بر دل نا مختونان که آگاهی بدکاریهایشان در روز آخرت آنها را در هم خواهد شکست. (۳۴) وای بر دروغگویان که به جهنم افکنده خواهند شد. (۳۵) وای بر قاتلی که دانسته مرتکت قتل نفس شود، که او محکوم به مرگ خواهد بود. (۳۶) وای بر کسانی که زنا میکنند، که آنها هم به دوزخ افکنده خواهند شد. (۳۷) آری، وای بر کسانی که بت پرستی میکنند که شیطان الشیاطین از کار آنها لذت میبرد. (۳۸) و بالاخره وای بر همه کسانی که با گناهان خود می‌میرند، زیرا که به پیشگاه خداوند بازگشته، سیمای او را خواهند دید و در معاصی خود باقی خواهند ماند. (۳۹) برادران عزیزم، ترس از تخلف بر ضد قدوس اسرائیل و نیز بیم تسلیم گشتن به اغواهای شیطان حيله گر را بخاطر داشته باشید. بخاطر داشته باشید که تمایل به خواهشهای نفسانی، مرگ است و نیل به روحانیت زندگی جاوید است. (۴۰) برادران عزیز، به سخنانم گوش فرا دهید و عظمت قدوس اسرائیل را در خاطر داشته باشید. نگوئید که من با شما بدرستی سخن گفته‌ام، زیرا اگر چنین پندارید به حقیقت افتراء زده‌اید چه من سخنان خالق شما را بر زبان رانده‌ام. من میدانم که سخنان حق علیه ناپاکی دشوار است،

ولی پارسایان را از آن بیمی نیست، زیرا که آنان شیفته حقیقت می باشند و از آن تشویش خاطر ندارند. (۴۱) بنابراین برادران عزیز بسوی خداوند که قدوس اسرائیل است، روی آورید. بخاطر داشته باشید که طریق او پارسائی است. آگاه باشید که راه برای آدمی باریک است، ولی مسیری مستقیم که قدوس اسرائیل دروازه بان آن است پیش روی او است و خداوند در آنجا هیچ بنده ای را بکار نمیگمارد و برای ورود راهی جز آن گذرگاه وجود ندارد، زیرا نمیتوان او را فریفت که او خداوند سرور ماست. (۴۲) و هر کس که در زند در بروی او باز خواهد شد و خردمندان و دانشمندان و آنانکه توانگرند و بخاطر علم و خرد و ثروت خود بر خود می بالند، آری، او آنان را خوار می شمارد. و تا مادامی که دست از این خودپسندی نکشند و خویشان را در برابر خداوند جاهل ندانند و کمال فروتنی اختیار نکنند در به روی آنان نخواهد گشود. (۴۳) اما امور خردمندان و متفکران بر آنها نهفته خواهد ماند. آری، آن سعادتى که از بهر پرهیزکاران فراهم گشته است. (۴۴) برادران عزیزم، سخنان مرا بیاد داشته باشید. بدانید که من رخت خود را بر میدارم و در برابر تان تکان میدهم. و از خدای رستگاری من دعا میکنم که با دید جستجوگرش مرا مینگرد. بنابراین در روز آخرت که همه بسزای اعمال خود خواهند رسید، خواهید دانست که به شهادت خدای اسرائیل، من گناهان شما را از جبهه خود تکاندم و با سربلندی در برابر او می ایستم و از خون شما بری هستم. (۴۵) برادران عزیزم، از ارتکاب به گناه دست بکشید، زنجیرهایی را که می خواهند بدور شما ببندند از خود دور کنید و به پیشگاه خداوندی که صخره رستگاری شماست روی آورید. (۴۶) نفس خود را برای آن روز پر شکوهی که عدالت در مورد پرهیزکاران به اجرا در می آید، مهیا سازید تا در آن روز از ترس بر خود نلرزد و از یاد آوری اعمال ناپسند خود فریاد بر نیاورید: پروردگارا، ای خداوند قادر متعال، داوریهایت پاک و مقدس است. ولی من بر خطای خود واقفم، من از شریعت تو سرپیچی کردم. اینست خطای من، و شیطان مرا به دام افکند و مرا قربانی سقوط نکبت بار خود ساخت. (۴۷) ولی برادران من، آیا صواب در آن است که من شما را بر حقیقت

تلخ این امور بیاگاهانم؟ آیا اگر افکارتان پاك باشد، خاطرتان را آزرده میسازم؟ آیا بهتر نیست که اگر خود را بیگناه می دانید بی پرده و با صراحت حق با شما سخن گویم؟ (۴۸) بدانید که اگر پاك و منزه می بودید با شما از در تقدس سخن میگفتم، ولی چون چنین نیست و مرا معلم خود میدانید، مصلحت در آن می بینم که درباره عواقب گناه به شما تعلیم دهم. (۴۹) بدانید که روحم از گناه منزجر است و پرهیزگاری قلبم را به انبساط در می آورد و من نام پاك خدای خود را میستایم. (۵۰) به پیش آئید، برادران من، هر يك که تشنه اید بسوی آب به پیش آئید، حتی اگر بضاعتی ندارید به پیش آئید، بخرید و بخورید. آری، به پیش آئید و بی پول و بدون بها از بهر خود شیر و شراب خریداری کنید. (۵۱) بنابراین برای چیزهای بی ارزش پولی خرج نکنید و به کاری که خشنودتان نمی سازد دست نزنید. به دقت به سخنان من گوش فرا دهید و آنچه را با شما در میان نهاده ام بخاطر بسپارید به قدوس اسرائیل روی آورید و بشکرانه آنچه لایزال و فسادناپذیر است شادمان باشید تا روانتان بداشتن این نعمتها شاد گردد. (۵۲) برادران عزیزم، سخنان خداوند خود را بخاطر بسپرید، در روز همیشه بسوی او دعا کنید و هر شب نام پاك و مقدسش را سپاس گوئید. بگذارید قلوبتان شاد گردد. (۵۳) و بدانید که وعده های خداوند چه شگرف است و ملاحظت او بر ابنای بشر چه عظیم است. و بسبب عظمت او و فیض و رحمتش به ما وعده فرموده است که نسل ما در جهان نابود نخواهد شد، بلکه او ما را در پناه خود حفظ خواهد کرد و نسلهای آینده شاخه ای پارسامنش از خاندان اسرائیل خواهند بود. (۵۴) و اینک برادران من، دلم می خواهد بیش از این با شما سخن گویم، ولی فردا دنباله سخنانم را با شما در میان خواهم گذاشت. آمین.

باب بیست و نهم

دنباله پیشگویی های نافی - غیر یهودیان و کتاب مقدس - سوابق تاریخی دیگر - مجموعه ای از سخنان الهی.

(۱) اما آگاه باشید، در آن روز، در آن روزی که من به کارهائی اعجاب آمیز در

میان بسیاری از غیر یهودیان دست خواهم زد، پیمان هائی را که با آدمیان بسته‌ام بخاطر خواهم داشت و يك بار ديگر برای بخود آمدن امت خود که از خاندان اسرئیل هستند تلاش خواهم کرد. (۲) و همچنین پیمان‌هائی را که با تو، نافی، و با پدرت بسته‌ام بخاطر خواهم داشت و دودمان تو را پیاد خواهم آورد. پیام اخلاف ترا به زبان خود به اخلاف تو خواهم رساند و سخنان من در اقصی نقاط عالم انتشار خواهد یافت و ضابطه‌ای از برای امت من که از خاندان اسرئیل هستند خواهد بود. (۳) و از آنجا که سخنان من به گوش همگان خواهد رسید، بسیاری از غیر یهودیان خواهند گفت: این است کتابی مقدس! این است کتابی مقدس! ما صاحب کتابی مقدس شدیم که بعد از آن، کتابی مقدس نازل نخواهد شد. (۴) ولی خداوند، سرور ما چنین میفرماید: ای ابلهان، من بر آنها کتابی مقدس نازل کردم، که آن از کلیمیان، قوم قدیمی پیمان بسته من به آنان خواهد رسید و آنان که از یهودیان دریافت خواهند داشت چه سپاسی بجای می‌آورند؟ آری، منظور غیر یهودیان چیست؟ آیا آنها سفرها، مصائب و آلام یهودیان و کوششی را که جهت رستگاری غیر یهودیان بخرج دادند پیاد می‌آورند؟ (۵) ای غیر یهودیان! آیا شما کلیمیان، قوم قدیمی پیمان بسته مرا، هیچ بخاطر آورده‌اید؟ نه، بلکه آنها را نفرین کرده و از آنها متنفر بوده‌اید و در سلوک با آنها نکوشیده‌اید. ولی آگاه باشید که من اینها را بر سر خودتان باز میگردانم، زیرا که من، خداوند، بندگان خود را فراموش نکرده‌ام. (۶) تو ای نادان که خواهی گفت که این است کتابی مقدس، این است کتابی مقدس، این است کتابی مقدس که بدست آورده‌ایم و پس از آن نیازی به کتاب مقدس دیگری نخواهد بود، مگر کتاب مقدس را از کسانی غیر از یهودیان بدست آورده‌اید؟ (۷) آیا نمیدانید که اقوام دیگری هم وجود دارند؟ آیا نمی‌دانید که من، خداوند، سرور شما، تمامی ابناء بشر را آفریده‌ام، که من به یاد کسانی هستم که در جزایر دریا هستند، که من بر فراز آسمانها و بر روی زمین فرمانروائی میکنم، که من کلام خود را بر ابنای بشر، آری، بر تمام اقوام جهان نازل میکنم؟ (۸) بنابراین، آیا از آن رو که من بیشتر با شما سخن گویم

شکوه‌ای دارید؟ آیا شهادت دو قوم بر خدائی من و بر این که دو قومی در نظر من برابرند دلالت میکند؟ از این رو، همان سخنانی را که با يك قوم در میان مینهم، به قوم دیگر خواهم گفت. و زمانی که دو قوم یکی شوند، گواهی آنان نیز یکسان خواهد بود. (۹) و چنین میکنم تا بر بسیاری ثابت کنم که دیروز و امروز و همیشه یکسانم و سخنان خود را بر طبق دلخواه خود ادا میکنم. و چون یکبار سخن گفتم نباید تصور کنید که دیگر بار سخن نمی توانم گفت. زیرا کار من هنوز پایان نیافته است و تا پایان آدمیت و تا ابد تمام نمیشود. (۱۰) از این رو، حال که شما کتابی مقدس در اختیار دارید، تصور کنید که آن تمام سخنان مرا شامل است، و نیز میپندارید که من دیگران را به نوشتن چیزهای دیگر و نداشته‌ام؟ (۱۱) زیرا من به همه آدمیان، در شرق و غرب، در شمال و جنوب و در جزایر دریا فرمان میدهم تا سخنانی را که به آنها گفته‌ام بنویسند. زیرا بر طبق نوشته‌های آثار مکتوب درباره جهان داوری خواهم کرد و هر کس بر طبق این بسزای اعمالش خواهد رسید. (۱۲) زیرا همانا من با کلیمیان سخن خواهم گفت و آنها سخنان مرا خواهند نوشت. و من همچنین با نافیان سخن خواهم گفت و آنها نیز سخنان مرا خواهند نوشت. و من همچنین با سایر قبایل خاندان اسرائیل که رهنمون آنها بوده‌ام تا جای مخفی و جداگانه سخن خواهم گفت و آنها نیز سخنان مرا خواهند نوشت. و من همچنین با تمام ملت‌های جهان سخن خواهم گفت و آنها نیز سخنان مرا خواهند نوشت. (۱۳) و چنین خواهد گذشت که سخن کلیمیان به نافیان خواهد رسید و سخن نافیان به یهودیان خواهد رسید، و سخن نافیان و یهودیان به قبایل سرگردان اسرائیل خواهد رسید و سخنان قبایل سرگردان اسرائیل به نافیان و کلیمیان خواهد رسید. (۱۴) و چنین خواهد گذشت که قوم من که از خاندان اسرائیل هستند در سرزمین موروئی خود مستقر خواهند شد، و سخنان من در مجموعه‌ای گرد آوری خواهد شد. و من به آنهایی که با کلام من و قوم من که از خاندان اسرائیل هستند از در مخالفت در آیند و ستیزه کنند، نشان خواهم داد که من خداوندم و با ابراهیم پیمان بسته‌ام که همیشه دودمانش را بخاطر داشته باشم.

باب سی و یکم

دنباله پیشگوییهای نافی - علت تعمید میانجی - راه راست و باریک.

(۱) و اکنون، این بنده، نافی، به پیام خود برای شما خاتمه می‌دهم و فقط به این مختصر که یقین دارم رخ خواهد داد، اشاره میکنم. و نیز شمه‌ای از سخنان برادرم یعقوب را یاد آور میشوم. (۲) بنابراین مطالبی که نوشته‌ام بنظرم کافی است، جز کلماتی چند که باید درباره اصول مسیح یاد آور شوم. با شما به سادگی سخن می‌گویم، به همان سادگی پیشگوییهای خود. (۳) زیرا روحم از سادگی منبسط میگردد و این شیوه خداوند، سرور ما، با ابنای بشر است. خداوند، سرور ما، به ادراك آدمی روشنی می‌بخشد و با او به زبان او و درخور درك او سخن میگوید. (۴) از این رو میخواهم بخاطر داشته باشید که من درباره پیامبری که خداوند او را به من نشان داده است، سخن گفته‌ام، که او مسیح را تعمید خواهد داد، مسیح که گناهان جهانیان را بر خواهد گرفت. (۵) اینک اگر مسیح پاك را برای نیل به پرهیزکاری نیاز به تعمید با آب است، شگفتا چه بسیار فزونتر ما را که ناپاك هستیم، نیاز به تعمید در آب است. (۶) و اکنون می‌خواهم از شما برادران عزیز خود بپرسم که چگونه مسیح با تعمید در آب به کمال پرهیزکاری رسید؟ (۷) مگر نمیدانید که او مقدس بود؟ اما با آنکه او مقدس بود به ابنای بشر نشان میدهد که در جهان خود را در برابر پدر فروتن میسازد و بر پدر گواهی میدهد که در پاسداری فرامینش کوشا خواهد بود. (۸) از این رو پس از آن که با آب تعمید یافت، روح القدس بشکل کبوتری بر او نازل شد. (۹) او که خود برای ابناء بشر نمونه است، دگر باره به آنها راه راست و باریک بودن گذرگاه را نشان داد، گذرگاهی که باید از آن داخل شوند. (۱۰) و او به ابناء بشر فرمود: از پی من براه افتید. بنابراین برادران عزیزم، مگر ما میتوانیم بدون تمایل به پاسداری از فرامین پدر، از مسیح پیروی کنیم؟ (۱۱) و پدر فرمود: توبه کنید، توبه کنید، و بنام فرزند محبوبم تعمید یابید. (۱۲) و همچنین صدای فرزند به من، نافی، رسید که میگوید: آن کس که به نام من تعمید یابد، پدر او را چون من، به فیض روح القدس خواهد رساند. لذا از پی

من گام بردارید و به کارهائی دست زنید که دیده‌اید که من انجام میدهم. (۱۳)

بنابراین برادران عزیزم، من میدانم که اگر از ته دل از فرزند پیروی کنید و در برابر خدا تظاهر و دوروغی ننمائید، بلکه با خلوص نیت و ندامت از گناهان خود توبه کنید و پدر را گواه بگیرید که مایلید با تعمید، نام مسیح را بر خود نهید، آری، همانا با پیروی از خداوند، ناجی خود در آب تعمید یابید، همانا بنا به گفته او به فیض روح القدس نائل خواهید شد. آری، آنگاه تعمید با آتش و روح القدس فرا خواهد رسید و سپس قادر خواهید بود که به زبان فرشتگان سخن گوئید و بسوی قدوس اسرائیل فریاد ستایش برآورید. (۱۴) ولی، همانا برادران عزیزم، بدین سان بانگ فرزند به من رسید که میگفت: پس از آنکه توبه کردید و خدا را گواه گرفتید که مایلید با تعمید در آب از فرامین من پاسداری کنید و پس از آن که با آتش و روح القدس تعمید یافته‌اید و توانستید به زبانی تازه، آری، به زبان فرشتگان سخن گوئید، آنگاه هرآینه بعد از این کارها منکر من شوید، در آن صورت برای شما بهتر آن میبود که هرگز مرا نشناخته بودید.

(۱۵) و بانگ پدر را به گوش شنیدم که میفرمود: سخنان پسر برگزیده‌ام راست و صادقانه است. هر آنکس که تا پایان تاب آورد، رستگار خواهد شد. (۱۶) و اینک ای برادران عزیزم، من میدانم که اگر آدمی از تعلیم فرزند خدای حی متابعت نکند و تا به آخر تاب نیاورد، نجات نخواهد یافت. (۱۷) لذا همان طوری که به شما یاد آور شده‌ام که دیده‌ام به کارهائی دست زنید که خداوند و ناجی شما انجام می‌دهد، که آن کارها از آن رو به من نشان داده شده‌اند تا شما گذرگاهی را که از آن باید عبور کنید تشخیص دهید. زیرا راه ورود توبه و تعمید در آب است و پس از آن آمرزش گناهان با آتش و روح القدس تحقق میپذیرد. (۱۸) و آنگاه در این راه مستقیم و باریک که به حیات جاوید می‌انجامد قرار گیرید. آری، شما از آن گذارگاه بدرون راه یافته و فرامین پدر و پسر را بکار بسته‌اید و به فیض روح القدس نائل گشته‌اید که دهنده شهادت پدر و پسر میباشد به انجام وعده‌ای که به شما داده بود که اگر از گذرگاه بدرون راه یابید روح القدس را میپذیرد. (۱۹) و اکنون برادران عزیزم، پس از ورود به این